

آدم تلویزیونی!

از کتاب با زندگی آشتی کنید (یادداشت‌های روانشناسی زندگی در غربت) شماره ۱۳۴

دکتر ابراهیم رشیدپور

می‌گویند در آمریکا، پنجاه درصد از مردم، بوقت دل تنگی، همسر خود را «محرم راز!» می‌کنند و آنچه را بر آنها می‌گذرد، با او در میان می‌گذارند... معلوم نیست، نیم دیگر، تنها و دور افتاده از یار و همسر و دوست و آشنائی قابل اطمینان! چه می‌کنند و به کجا و چه کسی پناه می‌برند... تحقیق نشان میدهد که برای بسیاری از آنها، «تلویزیون»، جای خالی را پر میکند و بقیه... چه کسی میدانند...

تصاویر جعبه جادویی!

در گروه، صحبت از تماشای تلویزیون در آمریکا و تأثیر آن در خلق و خو، رفتار و کردار و زندگی مهاجرین بود... کاملاً روشن است که اکثر این مهاجرین، در سرزمین مادری خود، تماشاچی برنامه‌های محلی و وارداتی تلویزیون از شرق و غرب جهان بوده‌اند و کم و بیش میدانند TV چطور پا به زندگی شخصی و خانوادگی آنها گذاشته است اما... اینطور که می‌گویند، تلویزیون آمریکا، با بیش از یکصد کانال تمام رنگی و برنامه‌های شبانه روزی «چیز دیگری!» است... همه آنها، بدون استثناء، بین پنج تا هشت ساعت در روز و شب، پای تلویزیون می‌نشینند و چشم بر تصاویر این «جعبه جادویی!»، مشکلات و دردهای زندگی امروز خود را، موقتاً فراموش می‌کنند. برای اکثر آنها، تلویزیون، آسان‌ترین و کم‌خرج‌ترین وسیله وقت‌گذرانی است... می‌گویند: «ساعت‌کش دار و درازی را که در شب و روز غربت نمی‌دانی با آنچه کنی پُر می‌کنی...» هر وقت حوصله است سر می‌رود، دکمه ریست را می‌زنی، از این کانال به آن کانال، بالاخره، حرف و سخن، فیلم یا برنامه‌ای را پیدا می‌کنی که با ذوق و سلیقه ات جور در می‌آید و به تماشای آن می‌نشینی و بالاخره... «آگهی‌های تجارتي و پیام‌های تبلیغاتی، با رنگ و نور و تصویر و موزیک و هنرپیشه‌های سگسی، شما را از آنچه در بازار موجود است با خبر می‌کنند و به هوس می‌اندازند»...

تلویزیون... «زن بی شوهر کن»؟

قبول این واقعیت که تماشای تلویزیون، برای بسیاری از این مهاجرین، بصورت نوعی «اعتیاد!» در آمده، زیاد راحت نبود... با این همه، از آنچه می‌گفتند، معلوم بود که «زندگی بدون TV، به خصوص در روزهای بارانی و شب‌های بلند زمستان غربت، برای آنها و همسر و فرزندان، چیز زیاد خوشایند و راحتی نیست»... دو نمونه از حرف‌ها، نظرم را گرفت: خانمی که «پس از سالها زندگی کولی وارا! از شوهر ایرادی و بد دهن خود جدا شده» و با فرزندانش زندگی می‌کند می‌گفت: «یکی دویار، در آپارتمان ما، وقت شام، برق رفته بود. پسر و دخترم که پاک آمریکائی شده‌اند و شب‌ها، پشت میز غذا، چشم بر صفحه روشن تلویزیون، لقمه به دهان می‌گذارند، کنار کشیده بودند و یک صدا می‌گفتند: HOW CAN WE EAT?... اما، مرد میان

سالگی که بقول خودش، سن و سالی از او گذشته و سرد و گرم چشیده روزگار است می‌گفت: «در قدیم که تخمه شکستن عادت خانم‌های خانه دار بود، گاهی اوقات، آنچنان سرگرم تخمه شکستن و صحبت و درد و دل با در و همسایه میشدند که کارهای خانه و رسیدن به شوهر و بچه‌ها، از یادشان می‌رفت. بعضی از آقایان خودخواه! که گویا از عیال خود، دل‌پری داشتند یا به شوخی و یا بطور جدی، حرف در آورده بودند که «تخمه زن بی شوهر کن است»... و... حالا، در ولایت غربت، انگار تلویزیون، در خانه‌های ما مهاجرین سرگردان!، جای تخمه و سایر مشغولیت‌های زندگی را گرفته... در حالیکه، چند نفر از شرکت کنندگان گروه، حرف او را تأیید می‌کردند، دختر خانم جوانی اعتراض

کرد که: «چرا، همین حرف را در مورد شوهرها که معتاد به نشستن پای کامپیوتر و سیر و سیاحت در دنیای «اینترنت»، زن و زندگی را فراموش می‌کنند نمی‌زنند»... حرف‌ها تمامی نداشت. به آنها گفتم: شاید بسیاری از ما مهاجرین، بدون اینکه متوجه باشیم به سرنوشت آقای «چانسی گاردنر» (CHAUNCEY GARDNER)، دچار شده ایم... «این جا و آنجا بودن!»

چانسی گاردنر (CHAUNCEY GARDNER) قهرمان داستان BEING THERE عاقله مردی است که تمام عمر، بدون اینکه لحظه‌ای پا از خانه بیرون بگذارد، در منزل مرد ثروتمندی باغبانی می‌کند. چه موقع کار و چه در اوقات فراغت، تماشاچی پر و پا قرص، برنامه‌های کانال‌های تلویزیونی است و... بدون اینکه متوجه باشد، دنیای بیرون از خانه را تنها از راه تماشای این برنامه‌های رنگارنگ می‌شناسد...

کتاب BEING THERE نوشته JERZY KOSINSKI در سال ۱۹۷۱ به بازار آمد و من چندی بعد با شرکت در سمینار «روان‌درمانی و دنیای خیالی و فانتزی تلویزیون» تصادفاً با آن آشنا شدم... برای شرکت کنندگان گروه «مهاجرین امیدوار» تعریف کردم...

شرح احوال «خیالی» مرد تلویزیونی!

آن روز من دیر به جلسه سمینار رسیده بودم و جایم، صندلی آخرین ردیف بالکن آمفی تئاتر دانشگاه بود. صدا زیاد خوب نمی‌رسید. با این همه، آخرین کلام سخنران که گفتارش را با آن تمام کرد و در میان کف زدن حاضرین، از پشت تریبون، کنار رفت، در گوشم نشست... گفتم: «امیدوارم، شما به سرنوشت مردی که جز دنیای هزار و یک رنگ تلویزیون، چیز دیگری نمی‌شناخت و نمی‌دید، دچار نشوید»...

به سرعتی که برای خودم باور کردنی نبود، از پله‌های بالکن پائین رفتم و نفس زنان، در سالن آمفی تئاتر، خودم را به سخنران که ایستاده و دوستانه به سؤالات تعدادی از حضار، جواب میداد رساندم... وقتی نوبت به من رسید، با اشاره به آنچه درباره «مرد تلویزیونی» گفته بود پرسیدم از چه کسی صحبت میکرد... گفت شرح احوال خیالی یا داستانی (FICTIONAL) مردی است که نویسنده لهستانی ساکن آمریکا، آقای «جرزی کوزینسکی» (JERZY KOSINSKI) از او در کتاب خواندنی BEING THERE یاد می‌کند...

اسم نویسنده و عنوان کتاب را یادداشت کردم. از سمینار بیرون آمدم و برای خرید آن به تمام کتاب‌فروشی‌های فیلادلفیا سر زدم که متأسفانه آن را نداشتند. گفتند تازه به چاپ رسیده و هنوز از لندن به آمریکا نیامده...

قهرمان بی نام و نشان و مسائل ارتباط جمعی!

کارمن در فیلادلفیا، دو روز دیگر طول کشید. بدنال سمینار، عازم وطن بودم و درلندن هواپیما عوض میکردیم. از بخت خوش من، پرواز «ایران ایر» دلیل نقص فنی، کنسل شده بود و شب را همان «هما» در یکی از هتل‌های شهر بودیم... در اولین فرصت، در یکی از کتاب‌فروشی‌های بزرگ لندن، کتاب BEING THERE را خریدم و به هتل رفتم تا بعد از

تلویزیون‌ها، آگهی‌های رنگ و وارنگی که بیننده را وسوسه می‌کند و به هوس می‌اندازد تا بخرد و مصرف کند، و بالاخره تأثیر این «جعبه جادویی!» در زندگی فردی و اجتماعی آنها بیش از اندازه جالب و شنیدنی است...

آگهی شلوار جین و جوان کج سلیقه!

پسرک با شوق و ذوق، زنگ آپارتمان طبقه سوم را میزند. دختر زیبایی در را روی او باز می‌کند. پسر، شیشه شرابی را که به دست دارد به او میدهد. دختر او را دعوت می‌کند وارد آپارتمان بشود و خود با شیشه شراب به آشپزخانه میرود... حالا پسر، در نبودن دختر با عجله خود را به پنجره اطاق نشیمن که به خیابان باز می‌شود می‌رساند و شلوار جین خود را که روی درخت مقابل افتاده بر میدارد و به سرعت از آپارتمان دخترک بیرون می‌رود...

دختر زیبا از آشپزخانه به اطاق نشیمن می‌آید. از پسرک خبری نیست. از پنجره به خیابان نگاه می‌کند. پسر، در حالیکه شلوار جین خود را به پا کرده و زیپ آنرا بالا می‌کشد، خوشحال و خندان، قدم می‌زند. دختر متوجه میشود که آمدن پسر به آپارتمان او و آوردن شیشه شراب، فقط و فقط، به خاطر این بوده که شلوار جین خود را صاحب بشود... گلدان گلی را از پشت پنجره بر میدارد و بطرف پسرک پرتاب می‌کند...

آگهی در این لحظه تمام میشود و تهیه کننده آن امیدوار است نه تنها توجه بیننده تلویزیونی را جلب کرده باشد، بلکه او را «وادار!» کند، وقتی به بازار می‌رود، «شلوار جین» با مارکی را که برای آن تبلیغ شده بخرد...

مرد مهاجری که آگهی «شلوار جین» را به جلسه آورده بود گفت: «ولی امکان دارد بیننده مخصوصاً اگر جوان و «اهل حال!» باشد، بدون توجه به «پیام آگهی» به خودش بگوید، عجب آدم کج سلیقه‌ای... دعوت دختر زیبایی را که در بروی او باز کرده بود نادیده گرفت و غیبت زد»... گفتم: «در این صورت نیز، آگهی به هدف خود که در وهله اول «جلب توجه!» تماشاچی است، رسیده و جوان را متوجه وجود یک چنین کالائی در بازار کرده است... چه بسا در آینده، او نیز خریدار مشتاق و علاقمند این شلوار جین بشود»...

معتاد به دیدن و شنیدن اخبار!

به چند نفر از مهاجرین که می‌گفتند، شنیدن خبرهای جنگ، شورش و اغتشاش، آنها را به یاد وطن می‌اندازد و از دیدن صحنه‌های جنائی، پلیسی و کشت و کشتار در برنامه‌های تلویزیون، مضطرب و عصبی میشوند گفتم: به مجرد این که احساس می‌کنید شنیدن اخبار یا صحنه‌ای در تلویزیون شما را ناراحت می‌کند، تلویزیون را خاموش کنید... بهتر همان، صحنه‌هایی را که روی اعصاب شما اثر می‌گذارد تماشا نکنید اما... اگر آشنائی با آن چه در دنیا می‌گذرد، برای شما مهم است و بقول آمریکائی‌ها (NEWS JUNKIE) (معتاد به دیدن و شنیدن اخبار) هستید، مطمئن باشید در لحظه‌ای که تلویزیون را خاموش می‌کنید، چیزی از دست نخواهید داد...

میدانید که در آمریکا، خبرها را در ۲۴ ساعت شبانه روز، بارها و بارها، بگونه‌ای تکرار می‌کنند که بیننده کنجکاو، ناخواسته اکثر آنها را از حفظ میشود... بنابراین شما نیز هر زمان که احساس کردید اعصابتان آرام شده و از فکر و خیال وطن بیرون شده‌اید، می‌توانید TV را روشن کنید و ببینید «در دنیا چه خبر است»... انگار تفاوتی می‌کند!... و این بحث ادامه دارد.

*روان‌شناسانی که به جلسات روان‌درمانی آنها در این یادداشت‌ها اشاره میشود، با حذف و تغییر مشخصات افراد، مطالب خود را طوری تنظیم می‌کنند که هویت مراجعین آنها از تمام جهات محفوظ بماند. آنها هرگونه شباهت احتمالی با سایر افراد را کاملاً و از هر جهت تصادفی میدانند.

شام، نگاهی به آن بیاندازم... عنوان کتاب برایم غریبه بود و گمان نمی‌کردم داستان جالبی داشته باشد... در معرفی کتاب، نوشته بودند «چانسی گاردنر» (CHAUNCEY GARDNER) پدیده‌ای اسرار آمیز و قهرمان بی نام و نشان و مسائل ارتباط جمعی آمریکا است... تلویزیون‌ها او را دوست دارند، تصویرش را دم به ساعت و وقت و بی‌وقت به خانه‌ها می‌برند و... روزنامه‌ها، برای انجام مصاحبه و شنیدن حرف‌های این بزرگ مرد گننام و ناشناس که کسی از آن سردر نمی‌آورد، سر و دست می‌کنند... در واقع، هیچ‌کس نمی‌داند، او از کجا آمده، سابقه و پیشینه او چیست و برای آینده خود، چه نقشه و برنامه‌ای در سر دارد»...

باور کردنی نبود. وقتی کتاب را باز کردم، از همان صفحه اول تا برگ آخر آن، چنان جلب و جذب زندگی اسرارآمیز! مردی بنام «چانسی گاردنر» شدم که تمام داستان را یک نشست خواندم و وقتی سپیده میزد به رختخواب رفتم... در تهران، کتاب را ترجمه کردم که حدود شش ماه، بصورت پاورقی در مجله «تماشا»، با عنوان «آدم تلویزیونی!» چاپ شد...

کاندیدای ریاست جمهوری؟

به مهاجرین شرکت‌کننده در گروه که معلوم بود، جلب و جذب حکایت زندگی «چانسی گاردنر» شده‌اند گفتم برای شناخت شخصیت تلویزیونی «چانسی» و نقشی که «جام جهان نما» در فرایند زندگی او بازی کرده است کتاب BEING THERE را بخوانید و یا اگر هم چون مردم این دوره و زمانه، حوصله ندارید، فیلمی را که در سال ۱۹۷۹ از روی این داستان ساخته‌اند، تماشا کنید. «پیترسلرز» (PETER SELLERS) «شرلی مک لین» (SHIRLEY MACLAINE) و «ملوین داگلاس» (MELVYN DOUGLAS) در این فیلم جالب، هنرنمایی میکردند و اما... خلاصه داستان: با رفتن پیرمرد از دنیا، «چانسی» برای اولین بار از خانه‌ای که تمام عمر در آن زندگی کرده بود، بیرون می‌آید و چمدان بدست، در خیابان‌های شلوغ شهر واشنگتن، بدون هدف، هاج و واج، به دور و بر خود نگاه می‌کند. او که با هیچ‌یک از قوانین و مقررات «واقعی!» زندگی در شهر آشنا نیست، سر به هوا، در حالیکه چشم بر صفحه روشن تلویزیون‌ها در ویتترین فروشگاه پشت سر خود دارد، از پیاده‌رو، پایه خیابان شلوغ و پر ترافیک می‌گذارد...

اتومبیلی که خانم جوان و زیبایی در صندلی عقب آن نشسته، پای «چانسی» را زیر می‌گیرد... شوهر خانم، پیرمرد ثروتمند و بانفوذی است در بستر بیماری که یک تیم مجهز پزشکی در خانه، از او مراقبت می‌کنند... «چانسی» را به خانه پیرمرد می‌برند تا پای او را پانسمان کنند و... از این‌جا داستان، تا زمانی که رهبران یکی از دو حزب آمریکا، به خیال می‌افتند «چانسی» را کاندیدای ریاست جمهوری کنند... پاسخ ساده و «تلویزیونی!» او به سؤالات پیرمرد، رئیس جمهور آمریکا که برای مشورت به خانه پیرمرد آمده... خبرنگاران و مسائل ارتباط جمعی و اجرا کننده برنامه معروف و پربیننده ساعت ۱۱/۵ شب تلویزیون از این مرد «بدون شناسنامه!» یک «قهرمان» می‌سازد...

در تمام این صحنه‌ها، هرگاه از «چانسی» سؤالی می‌پرسند، بی‌اختیار در خزانه ذهن ساده خود، دنبال «جوابی» می‌گردد که زمانی، هنرپیشه‌ای در یکی از برنامه‌های تلویزیونی به مخاطب خود داده... شاید بتوان گفت آقای «چانسی گاردنر» طوطی خوش سخنی است که بقول یک ضرب‌المثل معروف: (THE PARROT) SAYS WHAT HE KNOWS, BUT DOES NOT KNOW WHAT HE SAYS.

تلویزیون و حرف‌های مهاجرین...

حرف‌های مهاجرین درباره برنامه‌های خبری و سرگرم‌کننده

Ebadat Chiropractic, Inc.

دکتر اصغر عبادت

کایروپراکتور



Jay Ebadat D.C.

راه طبیعی برای کمک به بیماریهای قند، فشار خون و کلسترول با کم کردن وزن و تغذیه ای صحیح و سالم
ماساژ و کلاسی های ورزشی یوگا با معلم خصوصی

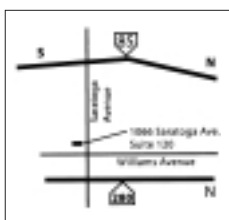
اکثر بیمه ها از جمله مدیکر پذیرفته می شود
برای کسانی که بیمه ندارند تسهیلاتی در نظر گرفته شده است

(408) 244-6555

- * Weight Loss Program
- * Yoga Class
- * Personal Trainer
- * Massage Therapy (Deep Tissue, Shiatsu, Relaxation)

"We care for you as we do our own"
www.southbaychiro.com

1066 Saratoga Ave., Suite 120, San Jose, CA 95129



شعبه جدید عکاسی طلائی در قلب بی اریا افتتاح شد

مژده با مدیریت بهزاد طلائی مژده

صاحب امتیاز و مدیر سابق خانه عکس طلائی بزرگترین استودیوی عکاسی و فیلمبرداری در غرب تهران



* روتوش عکسها در صورت تمایل
* تهیه وب سایت برای عروس و داماد

* پرتره، عکس پاسپورتی، کارت سبز
* عکسبرداری و فیلمبرداری از مجالس

با بیش از ۲۴ سال سابقه کار حرفه ای در ایران، ژاپن و آمریکا

تخفیف ویژه با ذکر این آگهی

1-866-417-5358

(408) 661-8710